

وکالت در حقوق مدنی^۱

دکتر سید جلال‌الدین مدنی^۲

قانون مدنی ضوابط و مقررات وکالت را طی ۲۷ ماده (از ماده ۶۵۶ تا ۶۸۳) بیان داشته است مبنای قانون مدنی در مورد وکالت مثل دیگر عقود و ایقاعات احکام فقه جعفری و در موارد اختلاف نظر، نظر مشهور فقهاست. قانون مدنی سعی کرده است، چکیده مسائل را منعکس کند. چهار مبحث کلیات، تعهدات وکیل، تعهدات موکل و انقضای وکالت را از هم تفکیک و مورد توجه قرار داده است.

عقد وکالت از رایجترین عقود مدنی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌کند. یعنی کاری را به او واگذار می‌کند، اختیار انجام کاری را می‌دهد؛ کاری که در اصل موکل باید انجام بدهد. عقد وکالت مثل هر عقد دیگری دو طرف دارد. موکل (طرف ایجاب) و وکیل (طرف قبول)، مورد عقد هم همان مورد وکالت است. وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ و یا فعلی که

۱. مقاله حاضر برای نخستین بار در مجله کانون به چاپ می‌رسد.

۲. استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

دلالت بر آن کند واقع می‌شود و روزانه بسیاری از اعمال و کارها با وکالت صورت می‌گیرد. دایره وکالت محدود نیست. شاید کارهایی که با وکالت انجام می‌گیرد کمتر از کارهایی که خود شخص انجام می‌دهد، نباشد ولی غالباً محسوس نیست و توافق موکل و وکیل در عقد وکالت و آثاری که از آن به بار می‌آید و طرفین رضایت دارند اجازه نمی‌دهد که اساساً وکالت عنوان شود.

تنها وقتی که اختلافی بروز کند و عدم هماهنگی بین عمل وکیل و خواست موکل پیش آید، موضوع مطرح می‌شود که آیا وکیل در حدود وکالت عمل کرده است یا خارج از آن. کارگری که هر روز برای کارفرما روزنامه می‌خرد و می‌آورد؛ عمل خرید روزنامه با وکالت است. در حالی که نه نوشته‌ای در کار بوده، نه شفاهاً به او دستور داده است ولی عملاً چنین خواسته‌ای کارفرما داشته است و عملاً کارگر آن را با وکالتی که احساس می‌کند، دارد؛ انجام می‌دهد. لحظه‌ای که روزنامه را از روزنامه‌فروش می‌گیرد برای خودش نمی‌خرد، پول را هم که پرداخت می‌کند به وکالت از موکل است این یک مثال کوچک است؛ همین را گسترش دهید؛ ابعاد امور را بزرگ کنید؛ می‌بینید چه کارهای بزرگی و با چه حجم وسیعی از طریق وکالت صورت می‌پذیرد. هر کاری که خود شخص می‌تواند انجام دهد و اختصاص به شخص او ندارد ممکن است با وکالت انجام پذیرد. استکتاب در دادگاه یا نزد بازپرس را شخص نمی‌تواند به وکیل واگذار کند؛ چون منظور از استکتاب این است که خود شخص در حضور بازپرس یا دادگاه بنویسد و خط او با خط مورد تکذیب تطبیق شود. طبیعی است دیگری و غیر خود شخص نمی‌تواند و نباید انجام بدهد. وکیل می‌تواند نوشته رسمی یا سند محرز شده‌ای را از جانب موکل به دادگاه بدهد. وکیل نمی‌تواند به وکالت از موکل در جلسه امتحان حاضر شود. امتحان دادن شناسایی

درجه علمی شخص است و با وکالت انجام ناشدنی است. اتیان سوگند نزد مراجع قانونی آنجا که در قانون پیش‌بینی شده است با وکالت ممکن نیست. زیرا ادای سوگند یک امر وجدانی و مذهبی است و کسی نمی‌تواند به فرزندش وکالت بدهد تا او که به قضیه هم وارد است در دادگاه حاضر شود و به نیابت سوگند یاد کند. با این ترتیب تعدادی از امور قابل واگذاری به وکیل نیست. مسأله شهادت هم از همین مقوله است. اینکه می‌گویند خود شاهد حاضر نشد، وکیلش شهادت داد اگر به این معنی باشد که وکیل از جانب و به وکالت از موکل شهادت داده، درست نیست و هیچ اثری بر آن چنان شهادتی نمی‌تواند مترتب باشد. اما شهادت بر شهادت درست است شاهد نمی‌گوید که من وکیلیم تا شهادت او را منعکس کنم بلکه می‌گوید من چیزی شخصاً ندیده‌ام ولی شاهد این چنین دیدارش را تعریف کرد. یعنی شهادت می‌دهد چیزی را که دیده یا شنیده است و مسأله وکالت مطرح نمی‌شود. بعضی امور جنبه تخصصی دارد و فقط از عهده شخص متخصص مأمور به آن امر ساخته است. وی نمی‌تواند دیگری را برای انجام آن معین کند و وکالت بدهد. البته این در موردی است که خود او فقط این تخصص را داشته و یا از خود او خواسته شده است که شخصاً انجام بدهد؛ والا اگر شخصی، مثلاً؛ شخصی مأمور رونویسی از یک پرونده قطور است، می‌تواند وکالت بدهد برادرش آن پرونده را رونویسی کند. از طریق عقد وکالت بسیاری از امور ممکن است با سرعت بیشتری و با مهارت زیادتری صورت پذیرد. با وکالت ممکن است در وقت افراد صرفه‌جویی شود و وقت‌های با ارزش در راه انجام کارهای سبک صرف نشود. از طریق عقد وکالت بین وقت‌های کم ارزش و با ارزش فراوان تعادل برقرار می‌شود. اگر دقت شود و در جامعه به امر وکالت توجه کنند و محاسبه‌گر باشند می‌توانند تقسیم کارها را با توجه به تواناییهای اشخاص و با استفاده از وکالت انجام بدهند.

در ماهیت وکالت نظریات مختلفی وجود دارد. قانون مدنی در پذیرفتن عقد وکالت از نظر مشهور فقهای امامیه تبعیت کرده است؛ قول غیر مشهور آن است که وکالت عقد نیست بلکه وکالت اذن در تصرف است. می‌گویند اگر کسی به دیگری بگوید تو را وکیل کردم که خانه‌ام را بفروشی و آن شخص خانه را بفروشد، بیع انجام شده صحیح است، در حالی که فقط ایجاب شکل گرفته. اگر وکالت عقد بود می‌باید بعد از ایجاب موکل، وکیل قبول کند تا عقد وکالت تحقق پیدا کند؛ آنگاه فروش خانه برابر اختیار داده شده انجام گیرد. در مثال فوق اگر وکالت عقد باشد بیع غیر نافذ است زیرا قبل از بیع، وکالت محقق نشده است. پاسخ داده‌اند همان اقدام وکیل به انجام مورد وکالت قبول عملی وکالت هم هست؛ یعنی در لحظه فروش خانه موکل، وکیل دو اقدام را انجام می‌دهد یکی قبول وکالت و دیگری ایجاب مربوط به عقد بیع موضوع وکالت. در موارد متعدد گفته شده است که ایجاب و قبول گاهی به عمل و فعل است. اصل، اراده و تصمیم شخص است که تظاهر خارجی آن به صورت کلام یا عمل وکیل است. وقتی با خریدار خانه به وکالت از موکل صحبت می‌کند خودش را در مقام وکیل قرار می‌دهد و بالاخره به نام موکل توافق در فروش می‌کند. چگونه می‌توان گفت قبول وکالت نکرده یا قبولش مجهول است یا مبیع انجام گرفته نافذ نیست. مخصوصاً ماده ۶۵۸ جایی بر تشکیک در عقد بودن وکالت باقی نگذاشته است که می‌گوید وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود. اما به نظر می‌رسد اگر وکالت را ایقاع می‌دانستیم چیز مهمی را از دست نمی‌دادیم و شاید به واقع نزدیکتر بودیم؛ زیرا آنچه که وکالت را شکل می‌دهد تصمیم و اراده موکل است. در غالب وکالت‌نامه‌های عادی فقط امضای موکل است. که وظایف و تکالیفی را برای وکیل معلوم می‌کند و لزومی نمی‌بینند که قبولی وکیل تصریح شود هنگام اجرای مورد وکالت هم کسی از وکیل سؤال نمی‌کند که چرا

وکالت را امضاء نکرده است. بسیاری از موارد تنظیم وکالت مخصوصاً وقتی که موکل در خارج از کشور است و برای انجام کاری وکالت می‌دهد در شکل ایقاع عمل می‌شود. هرچند که با تصریح قانون مدنی به اینکه تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است (ماده ۶۵۷) جایی برای آن باقی نمی‌ماند که آن را ایقاع بشناسیم. به هر حال برای عقد هم لازم نیست که وکیل و موکل با هم در یکجا جمع باشند. فاصله زمانی و مکانی بین ایجاب و قبول به طور عادی پذیرفته شده است. موکل مقیم پاریس به وکیل ساکن تهران وکالت می‌دهد که حقوق بازنشستگی او را دریافت دارد. وکیل با همین مراجعه به سازمان بازنشستگی اعلام قبول وکالت می‌کند و حقوق موکل را دریافت می‌کند.

وکالت از جهات مختلف قابل تقسیم است. در حقوق عمومی بسیاری از مقامات اجرایی و مدیریتی وکیل‌اند. نمایندگان مجلس با صراحت عنوان وکیل را دارند که مورد بحث ما در این مقاله نیستند. وکلای دادگستری با مقررات خاص خود که در قانون وکالت و قانون آیین دادرسی پیش‌بینی شده است و البته براساس همین اصول وکالت قانون مدنی، امر وکالت موکل را در مراجع قضایی عهده‌دار می‌شوند و این دسته هم خارج از بحث ما قرار دارند.

وکالت در حوزه قانون مدنی به دو شکل مطلق و مقید پیش‌بینی شده است. در ماده ۶۶۰ می‌گوید وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاص. بنابراین کافی است که شخص با حضور در دفترخانه اسناد رسمی و با یک جمله به وکیل وکالت مطلق بدهد و همه تصمیمات وکیل در اداره اموال خود را بپذیرد. لازم نیست، اگر وکالت مطلق است تصریح به فروش و اجاره و رهن و امثال آن بشود و اگر قید به چنین اموری داشت و کلمه مطلق نبود وکیل در خرید نیست زیرا دقیقاً در خصوص همان مواردی که قید شده است، وکالت

دارد نه بیشتر. در ماده ۱۰۴ قانون امور حسبی آمده است: «کسی که در اثر کبرسن یا بیماری و امثال آن از اداره تمام و یا بعض اموال خود عاجز شده می‌تواند از دادگاه بخواهد که برای اداره اموال او امین معین شود» در قانون امور حسبی برای اشخاص ناتوان امتیازی قائل گردیده است که می‌توانند برای اداره دارایی از دادگاه کمک بگیرند که نصب امین کند. امین همان کاری را باید انجام دهد که وکیل با وکالت مطلق انجام می‌دهد.

همان‌طور که سمت وکالت همراه با امانت داری وکیل است و مسؤولیت وکیل در اداره اموال موکل مسؤولیت امین است غالباً اشخاص بیمار و مسن و ناتوان به افراد فامیل مطمئن وکالت می‌دهند و کمتر از قانون امور حسبی استفاده می‌کنند. اما مواردی هم هست که شخص، بیمار و ناتوانی او در حدی است که باید در بیمارستان به سر برد و خویشاوند و آشنایی ندارد یا اطمینان نمی‌کند و در چنین وضعی به دادرسی و یا دادگاه مراجعه می‌کند و این مراجع مکلفند برای اداره دارایی او، امین معرفی کنند؛ امینی که حتی مورد شناسایی صاحب دارایی نباشد و بپذیرد که اداره دارایی و هزینه او را تأمین می‌کند و البته اجرت خود را هم به میزانی که دادگاه معین می‌کند برداشت کند. این در اختیار دادگاه است که چگونه رابطه امین و صاحب مال را با در نظر گرفتن مصلحت دارنده اموال تنظیم کند و نظارت و حسابرسی کند.

به هر حال وکالت مطلق هم می‌تواند همین نتایج را النهایه بدون دخالت مقامات قضایی دربر داشته باشد. در مورد وکالت مقید معلوم است یک مورد یا چند مورد خاص با تعیین حدود وکالت داده می‌شود. آقای الف به آقای ب وکالت می‌دهد که وجوهی را که از خارج برای او می‌فرستد به خرید خانه در شمال تهران اختصاص دهد یا وکالت می‌دهد که سهم الارث موکل را به هر شکل و ترتیبی که لازم است وصول کند و اگر غیر وجه

نقد است، تبدیل به وجه نقد کند و برای موکل که در خارج کشور اقامت دارد ارسال دارد و برای انجام وکالت تمامی اختیارات موکل را از تقاضای انحصار وراثت تا مراجعه به دادگاه و انجام هر نوع معامله، بدون نیاز به کسب تکلیف از موکل، تا انتها دارد در چنین وکالتی با اینکه مقید به سهم الارث است ولی امور متعددی را وکیل باید انجام دهد؛ حتی ممکن است نیاز پیدا کند که برای طرح دعوا وکیل بگیرد و اقدامات بسیار دیگر. وکیل نمی‌تواند برای انجام وکالت از حساب پس‌انداز بانکی موکل استفاده کند زیرا خارج از مورد وکالت است. همچنین نمی‌تواند بخشی از سهم الارث را به خرید املاک دیگری اختصاص بدهد و نمی‌تواند هزینه خانواده موکل را پرداخت کند و نمی‌تواند بدهیهای موکل را تأدیه کند. زیرا فقط وظیفه ارسال برای موکل را دارد. البته اگر از طریق قانون صاحبان حق علیه موکل اقدام کردند و منتهی به بازداشت وجوه موجود در نزد وکیل شد آن امر دیگری است که خارج از توان وکیل است. وکالت از لحاظ شکلی ممکن است رسمی یا عادی باشد. از لحاظ اصل موضوع وکالت تفاوتی نمی‌کند. وکیل با وکالت عادی همان اختیارات را دارد که با وکالت رسمی می‌تواند داشته باشد.

با وجود این، وکالتی که در دفتر اسناد رسمی تنظیم شود از اسناد رسمی به شمار می‌رود و همان امتیازات اسناد رسمی در مقابل اسناد عادی را داراست. برای وکالت مثل اموال غیرمنقول الزام به تنظیم سند رسمی نشده است. همه سازمانها و ادارات دولتی باید وکالت عادی را هم مثل وکالت رسمی ترتیب اثر بدهند اما در عمل به لحاظ سوء استفاده‌هایی که از اسناد عادی شده است، بسیاری از مراجع براساس دستور مقامات بالاتر با بخشنامه‌هایی که شده است یا عدم احراز هویت موکل و نداشتن سابقه از خط و امضای او وکالت عادی را نمی‌پذیرند یا با کندی اصل را بر اصالت می‌گذارند اما وکالت رسمی طبعاً این اشکالات را ندارد و حتی اگر به لحاظ

عدم تطبیق در امضای موکل استنباط جعل بودن هم داشته باشند، می‌پذیرند. زیرا خود را موظف در ورود به ماهیت درستی و نادرستی وکالت رسمی نمی‌بینند. من در طول ۴۴ سال خدمت قضایی دعاوی متعددی را در ارتباط با وکالت رسیدگی کرده‌ام. اشخاص که با وکالت، اراضی را به نام شخصی که اصلاً مالک نبوده و خبر نداشته، ثبت داده و مراحل ثبت را گذرانده است و سپس با همان وکالت مطلق اراضی مالک را به اشخاص متعددی فروخته‌اند؛ مالک پس از چند سال، وقتی از ماجرا اطلاع یافته که یکی از خریداران به لحاظ عدم تطبیق مترائ زمین با سند مالکیت علیه او طرح دعوا کرده است. همه کلاهبرداریها و جعل و خرید و فروشهای انجام گرفته متکی به وکالتی بوده است که هویت موکل آن به درستی احراز نشده است.

لازم به یادآوری است که ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی که در کشور ما نهادی هشتادساله است وظایف بسیار سنگین و مهمی در رابطه با املاک و اموال و به طور کلی دارایی اشخاص دارند و به همین جهت همواره دقت شده است که اشخاصی تصدی دفترخانه را داشته باشند که مورد وثوق و اعتماد باشند و مهمتر از آن نظارت دقیقی هم بر کار آنها وجود دارد. در آغاز شروع به کار دفاتر اسناد رسمی و هم دفاتر ازدواج و طلاق، روحانیونی که درجه اجتهاد داشتند و تسجیل اسناد را از وظایف خود در جامعه اسلامی می‌پنداشتند، عهده‌دار شدند. به سوابق کار دفاتر اسناد رسمی مراجعه کنید، در تمام شهرهایی که ابلاغ سردفتری دادند به کسانی داده شد که دارای درجه اجتهاد بودند و بدون استثناء روحانی مورد توجه در محل خود بودند و غالباً تخلفاتی هم اگر داشتند و شکایاتی به مراجع ثبت و یا انتظامی سردفتران ارجاع می‌شد از نوع عدم رعایت مقررات جزئی کار بود. بعدها عده‌ای با اطلاع از وجود موقعیت قابل سوءاستفاده وارد شدند که مشکلاتی را برای این صنف با اعتبار فراهم ساختند و اکنون غالباً فارغ‌التحصیل لیسانس یا فوق‌لیسانس و دکتری هستند و با اطلاع

کافی از مقررات ثبتي و كل قوانين و ظايف را انجام مي دهند و به شخصيت و اعتبار خود احترام مي گذارند و به نسبت تعداد زيادي كه هستند، كمتر ملاحظه انحراف و سوءاستفاده از موقعيت و طبقه اي كه دارند مي شود. وسعي دارند در حد اعلاي درستي و پاكي و كارآمدي باشند. اين شيوه مطلوب است و لازم اما بعضاً ديده مي شود براي اينكه خود را چنين معرفي كنند، از بسياري اسناد ضروري و مورد خواست ارباب رجوع و يا از قيد پاره اي از شروط قانوني در سند خودداري مي كنند. و فقط به اسناد فرمولي كه احتمال هيچ گونه اختلافي بين طرفين نمي رود مبادرت مي ورزند و گاهي هم با بخشنامه هايي كه صادر مي شود دفاتر اسناد رسمي مكلف به محدوديتهايي در تنظيم اسناد شده اند كه خلاف اصول حقوق مدني است مثل اجبار به پذيرش اسقاط كافه خيارات حتي خيار غبن. درست است كه اين چنين قيدي در اسناد رسمي معاملات، دعاوي بسياري را کاهش مي دهد ولي باعث تضيق حقوق احتمالي افراد هم مي شود. از بحث وكالت خارج شديم.

اقدامات وكييل در هر زمينه اي محدود به اختياراتي است كه موكل به وي تفويض کرده است و در اين رابطه هر عمل و اقدامي كه وكييل در محدوده اختيارات وكالتي خود انجام دهد به منزله عمل و اقدام موكل است.

اختيارات وكييل مي تواند يكي از عقود معين مثل بيع، اجاره، هبه ... باشد كه هر يك آثار حقوقي خاص خود را دارد. در عقد وكالت مالي به وكييل انتقال داده نمي شود. بلكه در صورتي كه وكييل اختيار انتقال اموال موكل را داشته باشد مي تواند با استفاده از اختيارات وكالتي خود مال موكل را با رعايت غبطه و صرفه و صلاح وي انتقال دهد. در واقع وكييل واسطه انتقال است و خود به خود و بدون انجام عمل حقوقي خاص از طرف وكييل، منجر به تملك نمي شود. حتي چنانچه در وكالtnامه اختيار انتقال مورد وكالت به شخص وكييل هم تصريح شده باشد تا زماني كه اين

انتقال صورت نگیرد و وکیل به مورد وکالت عمل نکند هیچ‌گونه حق مالکانه‌ای به جهت در دست داشتن وکالتنامه برای وی ایجاد نمی‌شود. زیرا تا زمانی که مورد وکالت انجام نشده است شخص موکل می‌تواند خود به مورد وکالت عمل کند و مثلاً ملک خود را به فروش رساند و یا حتی وکیل خود را عزل کند. در صورت فوت وکیل یا موکل و محجور شدن هر یک از آنان وکالت از بین می‌رود و اعتبار قانونی خود را از دست می‌دهد. بنابراین، آنچه امروزه به نام خرید و فروش وکالتی باب شده است و شخص با اخذ وکالتنامه از مالک و بدون انعقاد قرارداد و عقد دیگری مدعی می‌شود که مال مورد وکالت را از مالک خریده است جنبه قانونی ندارد. وکالتنامه به تنهایی وکالت است و نمی‌تواند مستند انتقال مالی به وکیل قرار گیرد، مگر اینکه شخص به موجب سند دیگری ولو عادی ملک را خریداری کرده باشد و فروشنده علاوه بر امضای آن قرارداد به موجب وکالتنامه رسمی به آن شخص تفویض اختیار کرده باشد تا وی بتواند با استفاده از اختیارات مندرج در آن وکالت تمامی تشریفات قانونی مربوط به انتقال رسمی را انجام دهد و با حضور در دفترخانه، مورد وکالت را به خود انتقال دهد. بسیار دیده می‌شد که افراد پس از سالها با تصور اینکه ملکی را خریده‌اند با همان وکالت درصدد انتقال برمی‌آمدند در حالی که اثری از آن طرف نبود و مثلاً فوت شده بود از این نوع دعاوی که به سادگی هم پایان نمی‌پذیرد در مراجع قضایی بسیار است. دفترخانه باید به وکیل مخصوصاً آگاهی لازم را بدهد. بسیاری از موارد اختلاف قیمت حتی در مدت کوتاهی پس از وکالت موکل را به وسوسه می‌اندازد که وکیل را از وکالت عزل و مورد وکالت را به دیگری انتقال دهد و در ردیف متهمان به کلاهبرداری قرار گیرد!

گفتیم وکالت مثل دیگر عقود دو طرف دارد طرفین باید برای انجام معامله اهلیت قانون داشته باشند. طرفین باید عاقل و بالغ و رشید باشند تا بتوانند قصد انشاء کنند و

عقد را منعقد سازند. بعلاوه هر یک از وکیل و موکل باید بتوانند در امور مالی خود تصرف کنند؛ البته صغیر ممیز و سفیه در اموری که خود می‌توانند انجام دهند مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات می‌توانند به غیر وکالت دهند. به همین جهت ماده ۶۸۲ قانون مدنی می‌گوید «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد».

گفتیم بسیاری امور می‌تواند مورد وکالت واقع شود از جمله همه انواع عقود و یکی از آنها عقد ازدواج است همان‌طور که زن بعد از قصد و رضا برای ازدواج باید صیغه ایجاب را جاری کند و با ادای صیغه قبول از سوی مرد ازدواج واقع شود؛ هر یک از زن و مرد و یا هر دو می‌توانند در جاری کردن صیغه نکاح وکالت بدهند. حتی ممکن است شخص سردفتر، هم از جانب زوجه و هم از طرف زوج برای اجرای صیغه نکاح وکالت پیدا کند. غالباً هم در مجالس عقد ازدواج، زوجه و زوج خود به اجرای صیغه مبادرت نمی‌کنند بلکه تقریباً در تمام موارد به عهده وکیل است. بسیار اتفاق می‌افتد که زوجین در خارج از کشور هستند و با وکالتی که می‌دهند در داخل کشور ازدواج آنها با وکالت ثبت دفاتر ازدواج شده و صیغه جاری می‌شود و زوجین زندگی مشترک را بعد از آن شروع می‌کنند.

وکالت، همان‌طور که گفتیم دایره وسیعی دارد و نمی‌توان برای آن از لحاظ موارد و تعداد آماری ارائه داد. تمام اموری که قانون مباشرت شخص معین را لازم ندیده است وکالت در آن صحیح است. مانند اجرای هر یک از عقود بیع، صلح، عاریه، نکاح، طلاق و همچنین وصیت، وقف، ابراء، اخذ به شفعه و اسقاط آن، فسخ در مورد خیارات و اسقاط آنها.

در حیازت مباحات اختلاف است. جمعی از فقهای امامیه بر این عقیده‌اند که در

حیازت مباحات نمی‌توان به کسی وکالت داد چنانچه کسی به وکالت از دیگری حیازت مباحات کند، آنچه حیازت کرده است متعلق به خود او خواهد بود؛ زیرا موکل چیزی نداشته است که از جانب وکیل به جریان افتد و موضوع وکالت قرار گیرد.

این نظر خلاف اصول حقوقی است زیرا دلیلی که مثبت لزوم مباشرت در حیازت مباحات باشد موجود نیست حتماً لازم نیست چیزی برای انجام وکالت مربوط به موکل عینیت داشته و ملموس باشد. هر کار عاقلانه‌ای که موکل می‌تواند انجام دهد، می‌تواند آن را با وکالت از دیگری بخواهد. البته هر کاری که خود شخص منع قانونی پیدا کرده است از طریق وکالت نمی‌تواند انجام آن را از دیگری بخواهد. ورشکسته‌ای که قانوناً از دخالت در اموال خود ممنوع شده است، نمی‌تواند با وکالت از دیگری بخواهد. در موردی که توضیح داده شد منظور منع قانونی است و ناتوانی جسمی و بیماری را موکل می‌تواند با وکالت جبران کند. در این خصوص هم باید توجه داشت که شخص مسن و بیمار و رنجور تا زمانی می‌تواند از وکالت به عنوان موکل بهره‌مند شود که توانمندی عقلی او صدمه ندیده باشد؛ و الاً جنون و یا حدی که امکان قصد و اراده برای او نباشد و تشخیص ندهد که وکالت چیست و با چه منظوری وکالت می‌دهد؛ معلوم است که عنوان محجور دارد. در آن صورت مسائل قیمومت و اقدام قیم و تعیین آن مطرح می‌شود. چنانچه عدم توانایی شخص استضعاف او باشد و دیگرانی آب سهمی او را در زراعت مانع می‌شوند و قادر به جلوگیری نیست، اشخاص در مقام تصرف زمین او هستند یا غصب کرده‌اند و در حد قدرتمندانه می‌تواند وکیل توانمندی را مأمور ممانعت کند و حقوق خودش را از طریق وکیل محافظت و به مورد اجرا درآورد، ممانعتی برای چنین وکالتی نیست و مشروع و قانونی است.

اما اگر اموال موکل از جانب مقامات قضایی و یا اجرای ثبت بازداشت شده باشد، همچنان که خود او نمی‌تواند آنها را به تصرف آورد یا بفروشد وکیل هم قادر نخواهد بود و غیر از موردی است که وکیل در مقابل متجاوز قرار می‌گیرد و عمل وکالت را انجام می‌دهد. وکیل در اجرای صحیح وکالت همواره باید حدود وکالت را مدنظر داشته باشد؛ هم از لحاظ زمانی و هم از جهت موضوعیت. به عبارت دیگر انجام وظیفه وکالتی باید در محدوده اختیارات داده شده باشد. اگر وکالت برای یک سال است وکیل بعد از انقضای یک سال هیچ اقدامی را مجاز به انجام نیست. اگر وکالت در اجاره ملک است وکیل نمی‌تواند آن را بفروشد، اما اقدامات مقدماتی و اقداماتی که از لوازم انجام وکالت است مجاز است، هرچند که ذکری از آن نشده باشد و لازم نیست همه جزئیات کارهای مقدماتی در وکالت تصریح شود. اگر وکالت در فروش ملک است اقداماتی مثل مراجعه به بنگاه معاملاتی، پیدا کردن مشتری، مراجعه به دفترخانه، استعلام وضعیت از ثبت و انجام آنچه مربوط به مالیات و رفع موانع کار است تا دفترخانه بتواند سند بیع را تنظیم کند، لازم است که وکیل انجام دهد و همه این امور مقدماتی است که جزو وظایف وکیل در فروش است.

قانون مدنی برای اینکه در بیع، حدود وکالت را معین کرده باشد بعد از اینکه در ماده ۶۶۳ می‌گوید وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت او خارج است، انجام دهد؛ ماده ۶۶۵ را می‌آورد که می‌گوید وکالت در بیع وکالت در قبض ثمن نیست؛ مگر اینکه قرینه قطعی دلالت بر آن کند، اگر وکالت مطلق اداره اموال موکل بود البته در فروش، وکیل، وکالت دریافت ثمن را هم دارد ولی وقتی مثلاً مقدمات انجام معامله را شخص مالک انجام داده و قیمت معلوم شده است و مذاکرات از هر حیث به عمل آمده است اما در مراجعه به دفتر و تنظیم سند در روز معین به لحاظ پیش آمد مسافرت به شخص وکالت می‌دهد که به عنوان وکیل معامله را به انجام رساند، اگر

می‌خواهد که وکیلش همراه امضاء سند با وکالت، ثمن را هم دریافت دارد باید در وکالتنامه تصریح کند. عدم قید دریافت ثمن به این معنی است که مالک نمی‌خواهد وکیل پول را در اختیار گیرد. مثلاً ممکن است به حساب موکل ریخته شود یا خریدار آن را به مالک همراه مراجعه به دفترخانه می‌پردازد. چنانچه وکالت بدون قید دریافت ثمن بود ولی قرآینی وجود داشت که ثمن را هم وکیل باید دریافت کند مثل اینکه اتومبیل در اختیار وکیل است و وکالت در فروش آن دارد. مشتری پیدا می‌شود با وکیل توافق در خرید می‌کند، ثمن را کلاً به وکیل پرداخت می‌کند و اتومبیل را هم تحویل می‌گیرد و اینجا دیگر نمی‌توان گفت چون قید دریافت ثمن نشده است وکیل نمی‌تواند ثمن را دریافت کند؛ چون وقتی اتومبیل را مالک برای فروش در اختیار وکیل بگذارد معلوم است که با دریافت بهای آن فروش انجام می‌گیرد.

در دادن وکالت به وکیل ممکن است به لحاظ وسعت کار چندین وکیل مأموریت پیدا کنند. گاهی هدف موکل این است که با تشریک مساعی هم، کار را شروع و به انجام رسانند که در این صورت هیچ کدام به تنهایی حق انجام کار را ندارند.

باید در هر قسمت موافقت و مشارکت وجود داشته باشد؛ اما گاهی نظر موکل تقسیم کار است یعنی هر کدام بخشی را انجام دهد، در این صورت هر کدام از وکلا، وکالت در همان بخش اختصاصی را دارد و گاهی ممکن است به دو نفر وکالت داده شود. النهایه یکی از آنها در شش ماه اول سال کارخانه موکل را مدیریت کند. و وکیل دیگر شش ماه دوم را وکیل باشد. بنابراین ضرورت ندارد که برای کاری فقط یک وکیل معین شود امکان تعیین چند وکیل هم هست. منتها باید حدود وظایف مشترکاً یا منفرداً در وکالت معین شود. ممکن است شخص جداگانه برای انجام امری چند نفر را وکیل کند. هر کدام که وکالت را انجام داد موضوع وکالت دیگران منتفی می‌شود اما هرگاه نظر موکل این باشد که با عقد وکالت جدید وکالت سابق پایان یافته

باشد، باید تصریح شود.

اصل بر این است که انجام وکالت با اجرت است. هرگاه طرفین بر میزان اجرت توافق کرده باشند، اجرت وکیل همان است و هرگاه به مجانی بودن تصریح شده باشد، وکیل نمی‌تواند اجرت مطالبه کند و هرگاه در وکالت‌نامه سکوت شده باشد، اجرت‌المثل خدمت او برابر عرف و عادت ارزیابی و پرداخت می‌شود و ممکن است در این مورد نظر کارشناس اخذ شود. بعلاوه وکیل ممکن است برای انجام مورد وکالت هزینه‌هایی پرداخت کرده باشد که البته آن هزینه‌ها هم چنانچه عادی و معمولی باشد موکل باید پرداخت کند؛ اما چنانچه هزینه‌هایی نامرئی و پنهانی کرده است و احتمالاً هم خلاف قانون و شرع باشد، قابل وصول نیست. هرگاه وکیل برای پی‌گیری و انجام امر وکالت صدماتی دیده باشد، مثل تصادف، زمین خوردن، یا مورد اهانت قرار گرفتن یا مثلاً در غیاب او اموالش به سرقت برود، و یا مورد ضرب و جرح واقع شود در هیچ موردی موکل ضامن نخواهد بود.

وکالت عقدی جایز است هر لحظه ممکن است وکیل یا موکل آن را به هم زنند و لزومی ندارد که در به هم زدن آن با هم توافق کنند. یعنی مدت هم در امر وکالت باعث لزوم آن نمی‌شود و فقط این خاصیت را دارد که در پایان مدت وکالت منقضی می‌شود و عمل وکیل پس از انقضای مدت خارج از حدود وکالت و فضولی است ماده ۶۷۸ قانون مدنی می‌گوید وکالت به طرق ذیل مرتفع می‌شود. ۱- به عزل وکیل از سوی موکل ۲- به استعفای وکیل ۳- به فوت یا جنون وکیل یا موکل

علاوه از موارد فوق سفته هر یک از وکیل یا موکل و از بین رفتن موضوع وکالت از موارد انقضای وکالت است. اقدامات وکیل تا زمانی که عزل به او ابلاغ نشده باشد معتبر است. در این مورد ماده ۶۸۰ می‌گوید تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید، نسبت به موکل نافذ است. قانون مدنی در این

جا نظر مشهور فقهاء را گرفته است. قول دیگر آن است که وکیل با عزل موکل منعزل می‌شود و اعمالی که پس از آن بنماید فضولی است.

هرگاه وکیل، وکالت در توکیل نداشته باشد؛ مع الوصف مورد وکالت را به شخص ثالثی واگذار کند در این صورت طبق ماده ۶۷۳ هر یک از وکیل و شخص ثالث در برابر موکل نسبت به خسارتی که مسبب محسوب می‌شود مسؤول خواهند بود. و بالاخره موکل باید تمام تعهداتی را که وکیل در حدود وکالت خود کرده است، انجام دهد. وقتی که وکیل معاملاتی را به جای موکل منعقد می‌سازد، موکل باید تعهداتی را که در سند فروش یا خرید شده انجام دهد. همان طوری که از تعهداتی که به نفع او شده است استفاده می‌کند. دعاوی که از معاملات وکیل تولید می‌شود به طرفیت موکل اقامه می‌شود مگر اینکه موکل در عواقب موضوع وکالت هم به وکیل اختیار داده باشد که در این صورت وکیل به نمایندگی از موکل می‌تواند اقامه دعوا کند و یا طرف دعوا قرار گیرد. چنانچه وکیل خارج از وکالت اقداماتی کرده باشد تعهدی برای موکل تولید نمی‌کند. در بحث وکالت و مخصوصاً در عمل، مسائل مختلف پیش می‌آید که باید با توجه به مواد قانون مدنی و اصول کلی حقوقی به آن پاسخ گفت.